



مکتبہ اسلامیہ  
کراچی

# امام زمان

## و تربیت انسان

حسن صدیقین ، محمود مطہری نیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# امام زمان (عج) و تربیت انسان

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موعود

## فهرست

۵ ..... فهرست

۶ ..... امام زمان (عج) و تربیت انسان

۶ ..... مشخصات کتاب

۶ ..... میزگرد و مصاحبه با حسن صدیقین و محمود مطهری نیا

نویسندگان: حسن صدیقین - محمود مطهری نیا

ناشر: موعود

### میزگرد و مصاحبه با حسن صدیقین و محمود مطهری نیا

حجۃ الاسلام والمسلمین حسن صدیقین، عمده تحصیلاتشان در اصفهان و خاصه نزد پدرشان گذرانده‌اند و برخی علوم را هم نظیر تعبیر خواب و استخاره و تفسیر آیات از معظم له به ارث برده‌اند. نمازهای مغرب و عشاء پر سوز و گداز ایشان در مسجد درب کوشک (بیدآباد) واقع در خیابان طیب اصفهان میعادگاه آنهایی است که می‌خواهند با گلهای اشک آمیخته با خوف و رجاء، شوق و ترس، دشت گونه‌های خویش را به بوستان و گلزاری زیبا و چشم‌نواز بدل کنند و به خلوت و انس با حضرت حق، جل جلاله، پردازند. به خدمتشان رسیدیم تا برخی از سؤالات شما را با ایشان مطرح کنیم، و ایشان هم با روی باز و گشاده ما را پذیرفتند. آنچه در پی می‌آید حاصل گفتگو با ایشان است. به عنوان اولین سؤال لطفاً بفرمایید به نظر شما در حال حاضر کدامیک از ابعاد موضوع مهدویت نیاز به بحث و گفتگوی بیشتری دارد؟ در حال حاضر نیاز به چند موضوع را هم در خودم و هم در جامعه بیشتر احساس می‌کنم. مهمترین مسأله، نوع بهره‌برداری از وجود مقدس امام زمان، علیه السلام، است. به این معنی که چطور می‌شود ما از حضرتشان بهره‌برداری کنیم، به عبارت دیگر چطور انسانها می‌توانند در همین زمان از حضرتشان بهره‌برداری کنند؟ فرض کنید شما گنجی داشته باشید بهترین گنج الهی هم باشد اما اگر نشود بهره‌برداری کرد کنار گذاشته می‌شود. لذا اگر ما بتوانیم این مبحث را بگونه‌ای مطرح کنیم که جا بیفتد و این تماس و ارتباط برقرار شود خیلی مسائل حل می‌شود. البته کار خیلی ظریف است. موضوع دوم نوع تربیتی است که حضرت دارند. ما بچه‌های حضرتیم؛ انسانها رعیت آن حضرتند؛ لذا این سؤال مطرح است که وجود مقدس حضرتشان چطور ما را می‌سازند؟ آیا ما برای تربیت شدن باید برویم پیش اشخاص، یا خود حضرت نظر خاصی دارند، یا راه سومی در کار است؟ لذا بنده هفده، هجده سال پیش از این خودم مشغول شدم از قرآن و روایات بینم حضرت الساعه و الان چه نوع تربیتی انجام می‌دهند؟ یک چیزهایی هم البته به اذن خداوند جمع و جور کردم، خداوند و وجود مقدس حضرتشان هم لطف کردند، ولی بنده احساس کردم آوردن آن در جامعه از بعضی جهات قابل تأمل و دقت است. این است که به هیچ وجه حاضر نشدم چاپش کنم. ولی این را به عنوان صحبت و سؤال خیلی جاها مطرح کرده‌ام. واقعا حضرتشان چه نوع تربیتی برای ما دارند؟ چونکه ما اعتقادمان این است با دلایلی که شما بلدید، دیگران بلدند، که اهل بیت، علیهم السلام، قرآن ناطق هستند از بای بسم الله تا آخر قرآن یک نوع تجلیات نور ولی الله است؛ چون خداوند اسم شریفش را ظهور می‌دهد و ظهور اسم خداوند تجلی ولی الله است. مرحوم مجلسی، رضوان الله علیه، نظرشان این است که فقط ۶۰ تا ۷۰ آیه قرآن درباره امام مهدی، علیه السلام، است، اما من اعتقاد این نیست بلکه معتقدم چون ایشان قرآن ناطق هستند، همه قرآن یک عنایتی و تجلیاتی از حضرتشان دارند. اگر بشود اینها را پیدا کرد خیلی خوب است. آن چیزی که خدا و آقا خودشان به من عنایت کرده‌اند با استناد به آیات و روایات تربیت این است که تربیت شدن خیلی مهم است؛ یعنی اگر تمام علمهای الهی تمام قدرتهای الهی در اختیار من باشد ولیکن من انسانیت، شرافت، خلق و خویی که مرضی خداست نداشته باشم زیان آور است. مثلاً بلغم باعورا علم اعظم داشت و قدرتش را ولیکن عکس نتیجه گرفت. خیلی مهم است که این قلبها و دلها ساخته شود و ما تربیت بشویم، ادب شویم تا این وجود آمادگی و پذیرش این را داشته باشد که نظر حق، اراده حق، حرف حق که آمد بتوانیم بپذیریم. اما شرمندهام خود خداوند هم بلا تشبیه اگر تشریف

بیاورند یک مطلبی را بگویند اگر من نخواهم حقجو باشم هیچ قبول نخواهم کرد و اثر گذار نخواهد بود. سومین مطلبی که در جامعه‌های مذهبی کم مطرح می‌شود و خیلی کم اهمیت است، اما در مناجاتهای حضرت سجاد، علیه‌السلام، و در بین روایات خیلی داریم بحث روحیه داشتن، شاد بودن، انبساط دل است. تا صحبت از حسینی و مسجد می‌شود ارتکاز ذهنی گریه است، اشک است، ناراحتی است، غم است، غصه است. هر جا مثلاً توسل به امام زمان و اهل بیت، علیهم‌السلام، انجام شود مربوط به گرفتاریهاست. اما بحث اینکه ما برویم در خانه خدا و چهارده معصوم، علیهم‌السلام، روحمان شاد بشود، انبساط درونی پیدا کنیم، اصلاً بخندیم. آیه قرآن هم هست که «أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي.» آیا اصلاً نظر خدا و اهل بیت هست که ما بخندیم یا نه؟ پناه بر خدا می‌بریم، در جامعه‌های مذهبی بحث خنده، شاد بودن، لذتهای حقیقی زندگی، تفریحات، اینها خیلی کم رویش کار می‌شود و سرمایه گذاری می‌شود. به قول امام سجاد، علیه‌السلام، در مناجات مبارکشان اگر آدم آن روحیه و انبساط را نداشته باشد چطور می‌خواهد تقویت بشود و در خانه خدا برود عنایت بگیرد؟! اصلاً چطور حال داشته باشد؟ من احساس کردم واقعا در اینگونه مسائل خیلی کم کار می‌شود و لذا یک حالت بسیار خشکی از این جهت دیده شده همه ماها چه پیرمرد باشیم چه پیرزن آخرش یک دل شادی را می‌خواهیم که این جان و دلمان به قول معروف مثل حبیب بن مظاهر خندان بیاید و وارد کربلا بشود. نمی‌دانیم باید این را از کجا پیدا بکنیم. اگر روی این هم کار بشود خیلی عالی است که ببینیم آقا ولی عصر، علیه‌السلام، چطور خنده می‌آورند، شادی می‌آورند انبساط دل می‌آورند، روحیه می‌آورند که عنوان قرآنی‌اش بشارت است. ببینید در قرآن بحث بشارت داریم برای خوش کردن دل بشارت می‌دهند، مژده می‌دهند این هم اگر رویش کار بشود خیلی مفید است. لطفاً در صورت امکان در مورد این بحث شادی و نشاط که اشاره فرمودید، توضیح بیشتری بدهید. حضرت کاظم، علیه‌السلام، می‌فرمایند که ساعتان را جوری تنظیم کنید که تفکر در قدرت خدا، کسب و کار، عبادت و زندگی یک ساعت هم برای تفریح بخواهید. فرمول تفریح چیست؟ همینطور که شما بچه‌های مدرسه‌تان را که درس می‌خوانند ورزش می‌برید، تفریح می‌برید چه سالم چه ناسالم حالا من دنبال سالم و ناسالمش نیستم. تفریح فرمولش چیست؟ چطور می‌شود که یک دل شاد می‌شود؟ آقا هم یک همچین کاری می‌کنند اول باید فرمولش را پیدا کرد تا ببینیم که وجود مقدسشان این کار را می‌کنند. ما اگر بتوانیم جامعه مذهبی‌مان را تقویت کنیم فعال کنیم، روحیه‌دهی کنیم، انبساطشان بدهیم خیلی خوب می‌توانند بگیرند. مقدمه هر گریه‌ای انبساط دل است تا انسان بتواند آن اشک واقعی آن اشک شوق و ذوق را داشته باشد. اشک امام حسین، علیه‌السلام، با اشکی که من برای پدر و مادرم، عزیزی که از دست می‌رود می‌ریزم فرق دارد. ما اینها را باید خیلی از هم جدایش بکنیم. آن یک اشک معرفتی است آن اشکی است که رحمت خدا می‌آید، در آن انبساط وجود دارد شما می‌بینید بعد از اشک برای امام حسین، علیه‌السلام، روحتان باز می‌شود اما وقتی مثلاً به قبرستان می‌روید برای عزیزتان که از دنیا رفته است تازه دلتان می‌گیرد خیلی فرق دارد. ما یک انبساط و تفریح می‌خواهیم شما چه تفریحات سالم چه ناسالم را که جمع بکنید دو سه چیز در همه‌اش هست: ۱- نظم، تفریح نامنظم ما نداریم یک نظمی در آن هست باغی که همه‌اش به هم ریخته باشد نمی‌شود و آهنگ و موسیقی که نظم نداشته باشد نمی‌شود. هر کاری که تفریح باشد یک نظم خاصی دارد. علی‌الظاهر ماها وقتی خسته می‌شویم و روح و شادیمان را از دست می‌دهیم که یک بی‌نظمی در کار بیاید. ۲- در تمام تفریحات تنوع فکری وجود دارد، چه سالم چه ناسالم با یک وسیله‌ای فکر را تنوع می‌دهند. طرف می‌گوید ها! شاد شدم، ما تنوعات فکری می‌خواهیم برای تفریح سالمی که آقا دارند. ۳- نو شدن، برخلاف آنکه خیلی‌ها می‌گویند ما در تفریح و شادیا فکر را کد می‌کنیم. اتفاقاً کاملاً برعکسش است یعنی تمام اینها یک نوع فکر جدید به انسان می‌دهد و این فکر جدید چون از آن حالت می‌آید بیرون انسان احساس شادی می‌کند. لذا به تعداد انسانهای عالم تفریحات هم وجود دارد. تفریحی که شما می‌توانید داشته باشید، من جور دیگر می‌توانم داشته باشم. اما فرمولش یکی است. ممکن است شما از کتاب خواندن عشق کنید، اصلاً تفریحتان است نظم دارد، فکرتان نو می‌شود، تنوع فکری پیدا می‌کنید نسبت به فکرهای قبلی زندگی، اما من مثلاً ممکن است تفریحم نماز

باشد، یکی دیگر ممکن است تفریحش گل‌های باغ باشد. حالا- چطور سالم و ناسالمش را تعیین کنیم همین است، حجت‌الله آن تفریحات سالم را ایجاد می‌کنند: چطور؟ به انسان رشد می‌دهند. انسان را حقیقت‌بین می‌کنند. تنوع فکری و فکر جدیدی که به او می‌دهند خوابش نمی‌کند؛ بیدارش می‌کند و به او رحم می‌دهد. انصاف می‌دهد باز برمی‌گردد به صفات فطرتی. من اگر یک تفریحی بکنم که بی‌انصاف بشوم و حق شما را بخورم این تفریح ناسالم است، ولو قرآن خواندن باشد من باید قرآن بخوانم که شاد بشوم منصف بشوم. دوست داشته باشم که انسانی خوشحال است. در عصر غیبت چگونه می‌توان از وجود آن حضرت بهره‌برداری کرد، آیا راه خاصی وجود دارد؟ این مطلب مهمی است که چگونه می‌توانیم از نور حجت‌الله استفاده کنیم؟ در مبحث تشرفات، من نمی‌توانم به قیل و قالها تکیه کنم؛ بگویم که مثلاً- بزرگی گفته است که اگر این ختم را بردارید می‌توانید، یا مثلاً- بزرگی گفته است که اگر چهل شب چکار بکنید، چهل شب چهارشنبه فلاں جا بروید... چون همه اینها را من امتحان کردم و دیدم جواب نمی‌دهد. چیزی که من به اذن خداوند دریافته‌ام، این است که اگر انسان به فکر برود حقیقت خودش را پیدا کند و واقعا تشنه بشود که «اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک». اگر انسان پی ببرد که واقعا تشنه است و درخواست کند از پروردگار، جل جلاله، برایش پیش می‌آورد، البته به چند شرط: نخواهد دکان باز کند، نخواهد ادعا کند، نخواهد مدعی باشد، نخواهد ریاست طلبی بکند، نخواهد خودش را مطرح کند و شهرت طلبی بکند. باید پاک پاک پاک باشد. یعنی اگر ذره‌ای مثلاً- حرص و طمع آدم را بگیرد یا بخواهد یک عنوانی برای خودش در جامعه درست بکند به هیچ وجه من‌الوجه ممکن نمی‌شود. اگر کسی تمام عمر این موانع را مخصوصا حب ریاست، حب شهرت، حب این چیزها را بگذارد کنار و واقعا بخواهد، چند امتحان سر راه هست: اول، باید امید انسان از همه قطع بشود. من اگر امید دارم که این و آن کمکم کنند، نمی‌شود «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک». دوم، خدا را باید از رگ حیات خودم به خودم نزدیکتر بدانم. سوم، جایی که خدا نیست نباید در ذهنم بیاید. همه جا محضر خداست. اگر انسان این چند امتحان را پس بدهد موفق می‌شود و کاری به گناه اصلا ندارد. چون من خودم اعتقادم این است که گناه خودش صرفا گناه نیست ولی ریشه‌ها و علت‌های درونی دارد؛ یعنی وقتی من مغرور شدم و غزه شدم مبتلا می‌شوم به گناه چشم و دست و زبان و جوارح دیگر؛ وقتی که من حریص شدم مبتلا می‌شوم به خیانت در امانت و امثال آن؛ وقتی من حسود شدم مبتلا به گناهان سخن‌چینی و تهمت و غیبت و اینها می‌شوم. لذا اگر این درون از غیر پاک شد و واقعا «هب لی کمال الانقطاع» آمد و انسان همیشه خودش را در محضر خدا دید و مغرور نشد خود خداوند، جل جلاله، راه را روشن می‌کنند. من اینجا متمسک می‌شوم به قسمتی از زیارت امین‌الله «اللهم ان قلوب المختبتین الیک والهه و سبل الزاغین الیک شارع»؛ راه کسی که رغبت کند به سوی تو باز است. مسلم وقتی که راه خدا باز است مسلما راه حجت‌الله هم به این وضوح باز است «و اعلام القاصدین الیک واضحه». غیبت به این معنا اصلاً مفهوم ندارد که، نستعید بالله حضرت رحمت خدا را غیب کرده باشند. اصلاً نمی‌شود و خدا دستگاهش را تعطیل نمی‌کند این غیبت بخاطر این است که انسان از آن عالم چشم‌ظاهری به درون و تعقل و تفکر و دل وارد بشود و حقیقت را پیدا کند. لذا در اکثر روایات هم این وارد شده است که از چشمان ظاهری شما پنهان است نه از تعقل شما، قلب شما، معرفت شما، از آن جهت واضح است و لذا واقعا این هم مشکلی است برای انسانها که عقلشان به چشم ظاهری است باید واقعا حقیقت را پیدا کنند اگر پیدا کنند صاحب حقیقت که نور حجت‌الله باشد نمایان است. نظر شما راجع به تشرفات چیست؟ آیا امکان آن وجود دارد؟ راجع به توفیق مبارکه که «من ادعی المشاهده فهو کذاب مفتر» توضیح بفرمائید. امکانش که صددرصد هست روایت حضرتشان، هم بحثی دارند؛ یعنی هدف این است که انسانها از این مشاهده ظاهری درآیند. حال افرادی آمده‌اند همین مشاهده را مطرح می‌کنند خوب این خلاف آن انگیزه و هدف غیبت است. لذا اصلا باید گذاشت. من هفت، هشت سال دنبال حضرت بودم که خدمت آقا برسم تا به یک صورتی به من فهماندند که خوب هدفت چیست؟ تو می‌خواهی با چشم ظاهری ببینی که چطور بشود؟ گفتم که خوب آقا بالاخره می‌خواهیم که

مطمئن بشویم، یقین پیدا بکنیم، گفتند که مگر آیه قرآن را نخوانده‌ای که خدا می‌فرماید اگر من تمام ملائکه را بیاورم، تمام در و دیوار با یک عده حرف بزنند اینها ایمان بیاور نیستند. در سوره انعام است لذا از این فکرها باید آمد بیرون. البته خود من هم خیلی دلم می‌خواهد ولیکن باید بینم مرضی خدا چیست و خدا برای اصلاح من و هدایت من چه مطلبی دارند؟ آیه این است: «ولو أننا نزلنا إليهم الملائكة»، اگر ما نازل کنیم به سوی ایشان تمام ملائکه را «و كلمهم الموتى» و تمام اموات هم با آنها حرف بزنند «و حشرنا عليهم كل شيء قبلاً» ما كانوا ليؤمنوا؛ یعنی اصلاً بحث اطمینان و ایمان را خداوند از این مباحث خارج کرده‌اند. ما باید سیستم الهی را ببینیم خداوند چطور به من مطمئن می‌شود. خدا می‌گوید «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» نمی‌گویند با دیدن خدا، جل جلاله، لذا اگر انسان از این و راهها خارج بشود آن بحث تشرفات ظاهری هم برایش مشکلی نیست. نیازی هم نیست که دیگر اصلاً مطرح کنند. کیفیت تربیت کردن حضرتشان چگونه است؟ ما دو سه نوع روش تربیتی داریم: یک وقت است که یک پدر و مادر می‌خواهند بچه‌شان را خوش اخلاق کنند بدون فهم و شعور؛ مثل ربات. می‌خواهند که او همینطور صاف بنشیند یکجا. یک وقت است که نه، روش تربیتی این است که این فهم و شعورش باز بشود و معرفت خودش را پیدا کند، معرفت حق را پیدا کند و برود جلو. من سؤالم این است که چه کسی شما را با خدا آشنا کرده است؟ ممکن است شما به من بگوئید پدر و مادر. سؤال می‌کنم خیلی فرزندها خیلی جوانها پدر و مادرشان گفته‌اند، چرا قبول نکرده‌اند؟ چرا مهر خدا در دل بعضی انسانها آمده و در بعضی نیامده؟ اینها از کجا می‌آید؟ اگر انسان کمی فکر بکند ذره‌ای که باور دارد به خدا بدون امضای بقیه‌الله علیه‌السلام، و خدا نبوده است. مگر اینکه بگوئیم نه سیستم خدا چیز دیگری بوده است و ما خودمان پیدا کرده‌ایم و من اینجا یک مشکلی پیدا می‌کنم که پس من یک کسی هستم و یک خیری دارم که خدا نداشته و من کرده‌ام و این شرک است. «إن ذكر الخیر کتم أوله و فرعه و أصله و معدنه و مأویه و منتهاه» لذا می‌توانید شما نگاه بکنید به کسی که مهر خدا در دلش آمده است، مهر خوبیها آمده است. اراده خدا که می‌خواهد در عالم جریان پیدا کند تحت نظر حجت‌الله است. ملائکه هم تحت نظر حجت‌الله است. پس کجاست که دست آقا نباشد؟ چرا آنجایی که من هنوز به فکر نرفته‌ام و نفهمیده‌ام که باید ساخته شوم یک حکمتی الهی در کار است یا این است که آنجا آورده‌اند و می‌گویند بنشین بفهم تا بسازیم تو را. طرف می‌گوید نه نمی‌خواهم بفهمم. زیرش می‌زند. می‌گوید بابا ولش کن هی فکر و فکر می‌کنی لذا اولین قدم که حضرتش برای تربیت ما برمی‌دارند این است که ما را به فکر فرو می‌برند. طبیعتش هم اینطور است که شما بچه‌های ۴، ۵ ساله را می‌بینید که همینطور ناگهان شروع می‌کنند به سؤال کردن. یک جایی انسان مهر خدا را احساس می‌کند. مهر و محبت چیزی نیست که پدر و مادرهای ظاهری بتوانند به من بدهند معلم بتواند بدهد، مرشد بتواند به من بدهد، این را باید خود خدا بدهد، خداوند هم از طریق حجتش می‌دهد. یدالله شان حجت‌الله است. این مهر چطور می‌تواند دوام داشته باشد؟ با توجه به اینکه در هر نعمتی احتمال فزونی و کاستی وجود دارد و حتی ورشکستگی. باید با آن کار کرد. مثل ازدواج است که خدا می‌فرماید: «جعل بینکم موده و رحمه» آن شبی که خداوند اراده کرده است این دو نامحرم حلال بشوند یک محبتی خود خدا ایجاد کرده است. صریح آیه است و صددرصد هم هست. چطور می‌شود که طلاق می‌آید چطور می‌شود این وسعت پیدا می‌کند؟ خیلی واضح است «لئن شکرتم لازیدنکم» هرچه انسانها روحیه تشکر داشته باشند شکر به این معنا که امام صادق، علیه‌السلام، می‌فرماید که بشناسم نعمت را؛ اول، شناخت و معرفت و فهمی و شعوری می‌خواهد از آن نعمت؛ دوم، از نعمت در راه همان نعمت و در راه رضای خدا استفاده کنیم و گرنه اگر انسان از نعمت استفاده نکند از دست می‌دهد و سوم، بدانیم که نعمت از خداست. این سه روی هم می‌شود شکر، حالا محبتی از خدا آمده است می‌دانید و شناخت دارید که این یک نعمت است از آن هم استفاده می‌کنید یعنی با محبت زندگی می‌کنید، آب می‌نوشید، با مهر خدا، نان می‌خورید، کار می‌کنید با محبت خدا. محبت خدا را رهاش نمی‌کنید. می‌دانید هم او خداست. خوب این وسعت می‌گیرد. اثرات این فکر کردن که حضرت ما را بدان وامی‌دارند چیست؟ خدمتتان عرض کنم وقتی که شناخت و محبت پروردگار یا اولیاء، علیهم‌السلام، در دل انسان آمد، دید انسان این شد که با



خدا و ولی زندگی کند، دریادل می شود. دیدش باز می شود. نعمتهای سراسر عالم را از خدا می بیند. از حجت خدا می بیند. هر علمی که در عالم می بیند، از خدا می بیند. ادیسون که یک علم فهمیده است شما همه را از او می بینید. خدای علیم است که فهمی را برای او آورده اند. ثانیاً زندگی زیبا می شود. هر جایی که یک عنایتی است یک دلربایی است واقعاً از ناحیه احدیت، جل جلاله، است. زندگی صفا می گیرد یک چیزی که حضرتشان خیلی دنبال آنند اعتدال نفس است که انسان نه افراط بکند نه تفریط، منصف بشود. همان که همیشه می گوئیم «یملأه الله الأرض قسطاً و عدلاً». خوب حالا- این عدل و انصاف چیست؟ آنچه برای خودت می پسندی برای دیگران هم بپسند که مولا، صلوات الله و سلامه علیه، می فرمود. خوب حالا اگر واقعاً انسان اینگونه بشود دیگر دعوا می تواند در زندگی داشته باشد؟ می تواند خیرخواه دیگران نباشد؟! شما نگاه بکنید یکی از مشکلات بزرگی که مبلغین ما دارند این است که مبلغ باید طبق اسوه اش آقا رسول الله صلی الله علیه و آله، دوست دارد که طرف هدایت بشود من که نمی توانم با یکی دشمنی بکنم بعد هم بگویم باید حرف حق را بپذیری! نمی شود به این صورت ولیکن حجت الله چون یک دلی دارند که محو و فنای محبت خداست دوست دارد یک انسان هر که است، حتی اگر لامذهب است یا گنهکار است، حق را پیدا کند و اصلاح بشود. خیلی فرق می کند. شما الان نگاه بکنید در جامعه که ما چقدر در جامعه نیاز داریم که ما جامعه مذهبی خیرخواه هم بشویم حالا ما بیشتر مشکلاتی که در جامعه داریم این است که خیرخواه هم نیستیم. چقدر ما نیاز داریم که دید اصلاحگری داشته باشیم. شما اگر عیبی در من دیدید درصدد اصلاح باشید نه درصدد عیب گیری و غیبت و اینها چقدر فرق است؟ اگر ما در جامعه مان بحث انصاف پیش بیاید و واقعاً دوست بداریم آنچه را که برای خودمان دوست می داریم آن وقت آیا من می آیم چراغ خطر را رد بکنم؟! می آیم حریم دیگران را به هم بزنم؟! حق انسانها را پایمال کنم؟! لذا بی خدا نمی شود زندگی کرد. بی نور حجت خدا نمی شود زندگی کرد. آنجا که همه اش حسادت و همه اش چشم تنگی و همه اش دشمنی و همه اش دعوا و ناراحتی است آنجا جهنم است. فراق است. «وهبني صبرت علی عذابك فكيف اصبر علی فراقك» جهنم یکی از مکانهای خداست. دلی که در آن نور خدا نباشد «وقودها الناس» خودم می شوم آتش خودم وقتی که نور خدا، نور پاکها نباشد آن چیست دیگر؟ آشوب درونی، جهنم درونی. مرحله بعد از تفکر چیست؟ به کار انداختن و وسعت دادن آن نعمتهای فکری است. من وقتی فکر کردم یک نعمتی را فهمیدم، یک خوبی را فهمیدم باید با عمل صالح وسعتش بدهم و به اجرا در بیاورم. به عمل کار برآید به سخندانی نیست. باید به اجرا بیائیم یعنی من و شما با هم حرف رفاقت را بزنیم، خیلی رفاقت خوب است، بیائید با هم رفیق باشیم، خالص باشیم حالا در اجرا چطور؟ یعنی حالا- وقتی می آئیم با هم یک کار بکنیم، یک خانه بسازیم با هم آیا در اجرا هم واقعاً رفیق وار می رویم جلو یا نه؟ بحث اجراست. اجرائیات خیلی دقیق است. خدا کند که انسان واقعاً در مقام عمل و اجرا سربلند بیرون بیاید از حرف زدن که این پیش نمی آید. در مقام اجرا وجود مقدس حضرتشان دست انسان را می گیرند، «اهدنا الصراط المستقیم» برخلاف همه مفسرین که می فرمایند این تکرار است اصلاً تکرار نیست. انسان در لحظه لحظه زندگیش نیاز دارد که خدا نظر هدایتی اش را برساند. شما می خواهید یک زمین بگیرید، یک خانه بسازید کجا؟ در چه محله ای؟ با چه مقدار مصالح و مساحتی؟ چطور می؟ با قرض الحسنه؟ اگر خدا یا اولیاء، علیهم السلام، در لحظه لحظه های زندگی دست انسان را نگیرند هدایتش نکنند، کمکش ندهند درمی ماند واقعاً هم درمی ماند. در همان نمک آسمان هم درمی مانیم. لذا خداوند یادمان داده اند که همیشه «اهدنا الصراط المستقیم» را بخوانیم. کمکمان هم می کنند. تمام بزرگان را شما نگاه کنید، شیخ مفید، رحمه الله علیه، مرحوم مقدس اردبیلی، خیلی ها که اصلاً ما نمی دانیم. مثلاً- پریروز یک شخصی آمده بود که هیچکس نمی شناسدش کاسب است به شیوه های خیلی قشنگی امام زمان، علیه السلام، کمکش کرده بودند و هدایتش کرده بودند. در سفر مکه خدمت آقا رسیده بود. مثلاً- یکی شان که اصلاً به قیافه ظاهری اش نمی آید همین امسال می گفت در مکه من خیلی سعی کردم و رو به خدا کردم که دلم می خواهد در این شلوغی که امسال هم خیلی شلوغ بود، یک طور بشود که من این حجت را ببوسم. بالاسر حجر یکی از این پاسبانهای عربستان هستند. می گفت

دیدم که یک آقای بغل او ایستاده‌اند و مرتب صدا می‌زنند که فلانی بیا، راه باز شد پشت گردنم را گرفتند و سرم را کردند داخل حجر و گفتند حالا هرچه دلت می‌خواهد دعا کن بعد آدمم بیرون، دیدم هیچکس نیست یعنی خیلی انسانها در کوچه پس کوچه‌ها دارند می‌گیرند. این نیست که طرف حتماً مسجد سهله برود یا به مسجد جمکران. نه اینکه، نستعین بالله آنها بیخود باشند آنجا هم یک گنبدی است پرچم و علمی است الهی برافراشته شده که انسانها گم نکنند ولیکن اینقدر افراد دارند می‌گیرند الحمدلله اجرا خیلی دامنه‌اش گسترده است. من نشسته‌ام تنها دلم می‌گیرد؛ یا حجت‌الله من دلم گرفته است حال نماز ندارم، حال درس ندارم، حال هیچی ندارم، ناگهان دلم باز می‌شود، مگر اینها چیست؟ میلیارد میلیارد از این چیزها هست. برنامه‌ریزی می‌خواهیم بکنیم در زندگی، مدیریت می‌خواهیم بکنیم، وسیله‌ها را می‌خواهیم، راهها را می‌خواهیم، همه‌اش را عنایت می‌کنند می‌فهمانند البته فهم باید به کار بیفتد. بحث این بشود که حضرت طوطی وار به آدم می‌دهند. نه آقا تربیتشان با فهم و شعور است. می‌گویند تفکر کن به اذن خدا ما مجهول را برایت معلوم می‌کنیم. اما اگر تفکر نکنی و دقت نکنی و تحقیق نکنی، نه! چطور می‌توان فهمید که عنایت بوده است و این عنایت را دید؟ مثلاً با کنار هم چیدن چند معلوم می‌توان به مجهول رسید. شما اگر توانستید بگوئید نفس کشیدنتان از خودتان است جواب هم می‌توانید بدهید. اصلاً هدف غیبت این بوده است که این صرف مادیت را بچسبانید به حقیقت. همین دو و دو می‌شود چهار، از کجا آمده است؟ مگر قرارداد بشر نیست؟ از کجا آورده‌اند؟ چطور فهمیده‌اند که دو و دو را بگذارند کنار هم؟ طبیعت ما هم نفس کشیدن است. من هم قبول دارم ولیکن این از کجاست این حقیقتش کجاست؟ آیا خداوند ما را مثل یک ساعت کوکی کوک کرده و ما را رها کرده است. اگر به من فرمودید شما نفس نفستان حقیقتاً طبیعت است خودش می‌رود جلو یا نه واقعاً لحظه به لحظه لطف خداست و از رگ حیات که می‌گوئیم خدا نزدیکتر است همین است. کجا دست آقا نیست تا من بگویم که آنجا هست. اگر بخوایم برایتان روایت بخوانم «بیمنه رزق الوری» یعنی تمام رزقهای مادی و ظاهری ما هم به یمن حضرت است. حالا چطور می‌خواهیم این را بفهمیم این سؤال دیگری است. اینهایی که ما داریم می‌گوئیم به خاطر این است که آقا را قبولشان داریم تا ما آن حرکت اولیه و فکر اولیه را آغاز نکنیم نمی‌توانیم به اینجا برسیم. من باید اول حس کنم این عالم یک حقیقتی دارد، جوایش بشوم، حق را بشناسم، خدا را بشناسم «عزّنی نفسک»، او بیاید بعد بگویم خوب حالا خدا چه می‌گویی رسالتش را بیاور رسالت حجتش را بیاورد تا بعد اینها بیاید. اگر شما دنبال این هستید بله ما این سیر را نمی‌توانیم حالا اینجوری مطرح کنیم. از نظر تربیتی هم عرض کردم حضرتشان هیچوقت نمی‌آیند بگویند من حجت‌الله و شما حرفم را باید گوش بدهید! اصلاً آقا این کار را نمی‌کنند. بلکه در من ایجاد می‌کنند که یک چیزی هست و حقیقتی دارد. دنبالش می‌روم جرقه به من می‌زنند، مبدأ را پیدا می‌کنم معرفت پیدا می‌کنم انگار دستگاه خدا سیستم دارد! این سیستم اسمش حجت‌الله است. و گرنه بخوایم ابتدا به ساکن مطرح کنیم به قول معروف این حرفها شعر است. مقبولیت ندارد. بخوایم هم به آیات و روایات استناد بکنیم قانع کننده برای افراد نیست. من پرتو حضرت را خیال نکنید در خوبان و خوبیها می‌بینم و گرنه من پرتو حضرت را در سگ هم می‌بینم این سگی که پاسبان است و می‌فهمد این هم از عظمت الهی است. لذا امام صادق، علیه‌السلام، می‌فرمایند هشت یا شش صفت است که از حیوانات یاد بگیرید یعنی آن نور حجت‌اللهی در این ذرات عالم آمده است. لذا شما در قرآن می‌بینید زنبور عسل را خدا مطرح می‌کند. مورچه را مطرح می‌کند و هر کدام از اینها هم یک دریایی است. جایی نداریم که نباشد. به عنوان آخرین مطلب اگر توصیه‌ای بفرمائید متشکر می‌شویم. آقا زنده‌اند، خدا هم زنده‌اند و نیازی هم به ما ندارند و کارهایشان را دارند می‌کنند و انجام می‌دهند فقط یک بحث هست و آن اینکه ما دلمان می‌خواهد ما هم یک کاری بکنیم. ما را هم خدا یا خودت خلق کردی یک کاری هم دست ما بده که ما هم انجام بدهیم. همانکه حضرتشان به شیخ مفید فرمودند بهترین مطلب است شیخ تو اگر از در خانه خداوند نروی من همه جا کمکت می‌کنم اگر هم دلت و فکرت جای دیگری رفت دیگر خودت می‌دانی. «إنا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم» دنبال همین است قبلش را مطالعه کنید همین را حضرت فرموده‌اند. شیخ ترسیده است چون در

مرکز سنی هاست که شیخ نترس اگر خدا را فراموشش نکنی او خوب حفظت می کند. من هم حفظت می کنم مناجاتی هم که با خدا کردی خدا به گوش من رساند خیلی قشنگ است. مهمل هم نمی گذارم کارهایت را می دانم هم دلت می خواهد شاد شوی زندگی می خواهی، خنده می خواهی، گریه می خواهی همه اش را به شما می دهیم اما خدا یادت نرود.

°